

چالش جهان شمول گرایی حقوق بشر لیبرالی برای جوامع جهان سوم

هاجر میرشکاری^۱

زهرا قاسمی^۲

فاطمه بیرجندی^۳

چکیده

حقوق بشر به عنوان یکی از موضوعات اساسی در تحولات بین الملل همواره نقش مناقشه برانگیزی در روابط میان کشورها با نهادها و سازمان های متولی آن داشته است. بدین معنا که برخی از کشورها، حقوق بشر را دستاوردی غربی و ابزاری برای تسلط بر فرهنگ و هویت خود تلقی می کنند و از این رو درصدد نادیده گرفتن معیارهای این سازمان ها و نهادها هستند. همچنین این چالش در روابط کشورهای جهان سوم و کشورهای سرمایه دار و ابرقدرت جهانی بیشتر نمایان می شود. به این دلیل که کشورهای توسعه یافته، نقش و سهم بیشتری در تدوین برنامه های حقوق بشری دارند و از این رو کمتر به ارزش ها و هنجارهای پذیرفته شده کشورهای جهان سوم توجه می کنند. بنابراین حقوق بشر، رویکردی جهان شمول دارد که چندان به ارزش ها و هنجارهای سایر کشورهای در حال توسعه توجهی نمی کند. این مقاله درصدد است تا چالش جهان شمول گرایی در حقوق بشر و جایگاه آن را در نزد کشورهای جهان سوم نشان دهد. روش نوشتار نیز توصیفی- تحلیلی است.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، جهان شمول گرایی، جهان سوم، لیبرالیسم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی کارشناسی حقوق،

۲. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران،

دکتر، z.ghasemi1986@yahoo.com

۳. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی دکتری و هیات

علمی، birjandifateme@yahoo.com

بیش از نیم قرن از صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر می گذرد، اما این موضوع همچنان مورد مناقشه دولت ها و ملت ها قرار دارد. حقوق بشر با ارایه معیارهای جهانی تلاش می کند تا با فرا رفتن از سیاست های دولت ها، به موضوعات انسانی و عام بپردازد تا از این طریق به رفع نابرابری های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مسائلی نظیر فقر، تبعیض، جنگ، سرکوب، شکنجه و ... بپردازد و برای آنان راه حل های مسالمت آمیزی فراهم آورد. اما این رویکرد هرگز به رویکرد غالب روابط بین الملل تبدیل نشده است، چنان چه وضعیت گذشته و فعلی نشان می دهد که نهادینه شدن حقوق بشر همچنان با چالش های متعددی روبرو است. حقوق بشر در یک فضای جهانی سرشار از تضاد، اختلاف، دگرگونی های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی پدیدار شده است و و این به معنای آن است که برداشت های متفاوتی از حقوق بشر وجود دارد که امکان اتفاق نظر را بر روی آن با مشکل روبرو می سازد.

مهم ترین چالش اجرایی شدن حقوق بشر و پذیرفته شدن آن از سوی دولت ها و نظام های سیاسی در سطح جهان، از سوی دولت های به اصطلاح «جهان سوم» مطرح می شود. آنان حقوق بشر را با معیارهای قدرت های بزرگ یکی می پندارند و بر این باور هستند که طرح موضوع حقوق بشر، ابزاری برای اعمال سلطه قدرت های جهانی بر کشورهایشان صورت می گیرد. سوابق استعماری، جنگ های استقلال کشورهای جهان سوم با قدرت های استعماری، نابرابری و فاصله زیاد این کشورها با قدرت های جهانی، تبعیض، حق وتو برای برخی کشورهای قدرتمند و ... از جمله مواردی است که باعث می شود تا ایده جهان شمولی حقوق بشر با تردیدهایی از سوی کشورهای مذکور روبرو شود. بنابراین حقوق بشر کمتر توانسته به عنوان یک گفتمان پذیرفته شده بر روابط دولت ها در داخل و خارج تأثیر بگذارد و یا اینکه به رفع مناقشات بین المللی کمک نماید. هرچند رویکردهای سازمان ملل در زمینه حقوق بشر و نهادهای مرتبط با این موضوع دستاوردهای متعددی نیز داشته اند، اما انتقادات همچنان در این زمینه گسترده است. آرمان های حقوق بشر جهان شمول است و از این رو به راحتی با فرهنگ های خاص، منافع دولت های گوناگون، پارادایم های فکری و فلسفی تعارض پیدا می کند.

در همین راستا نوشتار حاضر درصدد است تا به چالش های جهان شمول گرایي حقوق بشر در نزد کشورهای جهان سوم بپردازد. به همین دلیل این پرسش مطرح می شود که مهم ترین چالش های کشورهای جهان سوم در زمینه حقوق بشر چیست؟ فرضیه نوشتار این است: تضادهای فرهنگی، نابرابری های اقتصادی و اجتماعی میان قدرت های جهانی و کشورهای جهان سوم باعث اختلاف بر سر موضوع حقوق بشر شده است.

حقوق بشر؛ تعاریف و نسل‌های آن

حقوق بشر، حقوق ویژه‌ای به حساب می‌آید. مفهوم «حقوق» از مفهوم «درست» برگرفته شده است. درست از نادرست جداست و هر جامعه، معیارهایی برای جداسازی درست از نادرست دارد. «درست» برخی اوقات به «عادلانته»^۱ تعبیر می‌شود؛ زیرا به معیارهایی که تصور می‌شود عادلانه‌اند؛ تعلق دارد. حقوق بشر عموماً به عنوان حقوقی در نظر گرفته می‌شود که هرکس به صرف انسان بودن، آن‌ها را داراست. البته این بحث به لحاظ فلسفی چالش برانگیز است؛ زیرا مشخص نیست که چرا هرکس به واسطه انسان بودنش، دارای حقوق است. از رویکرد سیاسی، حقوق بشر، شامل حقوقی است که حکومت‌ها آن را به رسمیت شناخته‌اند. اعلامیه جهانی حقوق بشر، فهرستی معتبر از حقوق بشر را عرضه کرده است؛ با این حال مشکل است که به شکلی دقیق حقوق بشر، دیگر حقوق و دیگر ارزش‌های اجتماعی را از هم جدا کرد (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۸۹-۲۸۸). با این حال، صرفنظر از تعریف دقیق حقوق بشر، می‌توان گفت اهداف اصلی آن، رفع نابرابری‌ها، مشکلات و چالش‌های پیش روی انسان‌ها در کشورهای گوناگون است که بیشتر از طریق اعلامیه‌ها و گزارش‌های حقوق بشری دنبال می‌شود. ضمن این‌که اعلامیه‌ها و مواضع سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری کمتر جنبه الزام‌آور دارند.

به غیر از سازمان ملل به عنوان مهم‌ترین نهاد متولی حقوق بشر در جهان و نهاد اصلی مرتبط با این موضوع یعنی شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، سازمان‌های دیگری نیز در این زمینه فعالیت می‌کنند که به طور خلاصه می‌توان از اعلامیه حقوق کودک (۱۹۵۹)^۲، کنوانسیون مبارزه با تبعیض در امر تعلیمات (آموزش) (۱۹۶۰)^۳، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)^۴، کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۲)^۵، کنوانسیون رفع تمامی انواع تبعیض علیه زنان (۱۹۸۱)^۶، معاهده بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی (۱۹۶۹)^۷، اعلامیه وین و برنامه عمل (۱۹۹۳)^۸ و همچنین ده‌ها سازمان غیردولتی در این زمینه نام برد. به هر حال، حقوق بشر به دنبال آن است که برای

1. Objective
2. Declaration on the Rights of the Child
3. Convention Against Discrimination in Education
4. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights
5. Convention on the Rights of the child
6. Convention on the Elimination of All Forms of Discrimination Against Women
7. International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination
8. Vienna Declaration and programme of Action

موجودیت بشر با حفظ همه ابعاد کرامت و آزادی او یک تضمین حقوقی تامین کند و برای آن یک چارچوب اجتماعی به رسمیت شناخته شده پدید آورد. از نظر تحلیل فلسفی میتوان گفت حقوق بشر ناظر بر قوانین انسانگرایانه یا انسان محورانه است (قربان‌نیا، ۱۳۸۷: ۳۵). با این حال، حقوق بشر همانند سایر مفاهیم مطرح شده در علوم سیاسی و اجتماعی دارای ابهام است. مخصوصاً این که معلوم نیست چه چیزی حقوق محسوب می‌شود؛ نزد چه کسی به عنوان «حق» محسوب می‌شود و در نزد دیگری به عنوان «ناحق». با این حال، حقوق بشر به عنوان مفهومی گسترده در عرصه روابط بین الملل دارای اصول، معیارها و شرایطی است که بیش از نیم قرن در این عرصه اثرگذار بوده و بحران‌های متعددی را پشت سر گذاشته است. به هر جهت در تعریف آن باید گفت حقوق انسان از بدیهی‌ترین مفاهیم است. هنگامی که حقی را مطالبه می‌کنیم، به این واقعیت متکی می‌شویم که آن حق هیچ توجیهی جز خودش ندارد: خود منشأ و مبنای خود و نیروی قانع کننده خود است. استناد به حقوق انسان که نشانه آن جهانی بودنش است، خواست تعالی منطق یا ضرورت سیاسی است و لزوماً اخلاقی را بیان می‌کند که در هر وضعیتی به مثابه قانون است. انسان‌ها همه چون شخص واحدی اند که ارزشی دارد نه بهایی و چون نمی‌توان با آن مانند شی‌ای یا ماشینی رفتار کرد، باید به شایستگی مطلق او احترام گذاشت. با این نگرش طبیعت‌گرایانه، دیدی تحقیقی از حقوق انسان در رقابت است که این حقوق را بیش از هر چیز، مبین اصولی حقوقی و مبتنی بر قانون اساسی می‌بیند (گای، ۱۳۹۱: ۳۰۶). بدین ترتیب حقوق بشر به عنوان مفهومی بین‌المللی بیش از هر چیز در صدد است تا با طرح مفاهیم بنیادی و جهان شمول، مبنایی برای حل مسائل و مشکلات انسانی در سراسر جهان بیابد.

ایده حقوق بشر مدعی جهان شمولی است و از این رو خواستار آن است که برنامه‌ها و طرح‌های حقوق بشری توسط همه کشورها اجرا شود. در لغت شمول^۱ به معنای احاطه و گنجایش است و به صورت خاص به اطلاق کردن چیزی و یا در برگرفتن دیگران به کار می‌رود، به گونه‌ای که به همه جوانب پرداخته شود. به همین دلیل، آموزه‌های حقوق بشری، با فرا رفتن از مواضع و رفتار دولت‌ها در صدد هستند تا این موضوع را جهانی و همه گیر جلوه دهند تا زمینه‌های بیشتری برای پذیرش آن فراهم گردد. به هر جهت در تبیین ادبیات حقوق بشر از وجود سه نسل سخن گفته می‌شود که در اینجا بدان‌ها پرداخته می‌شود.

۱- نسل اول حقوق بشر^۲

-
1. inclusion.
 2. First Generation (Human Rights)

این اصطلاح برای بیان دسته ای از حقوق بشر استفاده می شود که جنبه های سیاسی و مدنی را دربر می گیرد و عمدتاً شامل حق رأی دهی، حق بیان، حق مساوات، حق زندگی، حق امنیت، مالکیت و مشارکت سیاسی است و اگرچه رعایت حقوق فردی در ابعاد گوناگون نظیر کمک به حق زندگی یا مساوات در این نسل قابل برداشت بوده اما ملاحظه های این نسل بیشتر بر جنبه سیاسی آن تکیه دارد.

۲- نسل دوم حقوق بشر^۱

نسل دوم، نوعی از حقوق بشر را بیان می کند که حقوق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مثل حقوق رفاه، آموزش و آسایش، حق سلامتی، غذا و تعلیم، مسکن و کار را دربر می گیرد. وجه ممیز این حقوق، دسته جمعی و انکشافی بودن آن است. به این معنا که برآورده شدن این حقوق، به اقدام ها و برنامه های تدریجی نیاز دارد و دولت مکلف است تا با استفاده از این ظرفیت و منابع اقتصادی خود، برای فراهم کردن این حقوق گام بردارد.

۳. نسل سوم حقوق بشر^۲

این نسل، بر مواردی مانند حق تعیین سرنوشت ملی، محیط پاک و حقوق اقلیت های بومی تأکید دارد. این طیف از حقوق، به طور جدی در دو دهه آخر قرن بیستم مطرح شدند و نشانگر توسعه مهمی در آموزه عمومی حقوق بشر هستند. در این منظر، ادیان مختلف نیز بر بسترسازی مناسب برای این مقوله، راهکار و روش مناسب ارایه داده اند و زمینه های اعتقادی لازم را فراهم ساخته اند. نسل سوم حقوق بشر تأکید اصلی خود را بر تعامل و اجماع سازی برای حل مسائل مشترک عمومی و اجماع سازی برای حل مسائل مشترک بشری قرار داده و از همین رو به نام حقوق همبستگی نیز شناخته می شود (درخشه و سرخیل، ۱۳۹۳: ۴۹). بنابراین از نظر زمانی ما در دوره سوم حقوق بشری قرار گرفته ایم که به دلیل گسترش سازمان های غیردولتی در زمینه های حقوق بشر و سایر مسائل جهانی، ابعاد گسترده تری به خود گرفته است. ضمن اینکه پذیرش معیارهای حقوق بشری همچنان با چالش هایی از سوی کشورهای جهان سوم روبرو است. بنابراین برای تشریح دلایل این مسأله ابتدا تعریفی از جهان سوم ارایه می شود و سپس مواضع آنان در این زمینه مورد بررسی قرار می گیرد.

جهان سوم؛ ایده ای چندپهلوی

1. Second Generation (Human Rights)

2. Third Generation (Human Rights)

مفهوم جهان سوم^۱، در ادبیات سیاسی و جغرافیایی ناظر بر وضعیت کشورهای است که نسبت به سایر کشورها از وضعیت اقتصادی و اجتماعی مطلوبی برخوردار نیستند و اغلب در نقاط فقیر و عقب افتاده ساکن هستند. اصطلاح جهان سوم از آغاز پیدایش آن پس از جنگ جهانی دوم و بالا گرفتن مخالفت ها و ستیز با کشورهای استعماری، موضوع تعاریف بسیار بوده است. گزیدگان و نمایندگان «جهان سوم» اهمیت بیشتری برای پدیده های سیاسی، استعماری و امپریالیستی قائل بوده اند. آن ها انگشت تأکید را بر وضعیت حاشیه ای این کشورها نهادند، کشورهایی که آلفرد سووی آن ها را از نظر ژئوپلیتیکی و اقتصاد زمین با «دولت سوم» پیش از انقلاب کبیر فرانسه همانند دیده بود. در جریان کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵، رهبران اصلی این گردهمایی، بر ضرورت اتخاذ یک سیاست «بی طرفی فعال» و یا «سیاست عدم تعهد» از جانب کشورهای «جهان سوم» تأکید ورزیده اند (بادیا لوریاس، ۱۳۸۵: ۱۹). این کشورها بعداً سازمان خود را با عنوان «عدم تعهد» گسترش دادند و تلاش کردند تا با کناره گیری از نزاع قدرت های جهانی در عرصه بین الملل، سیاست های مستقلی را دنبال کنند. اما این بی طرفی در عمل بی معنا بود. به این دلیل که از نظر اقتصادی، کشورهای مذکور همچنان روابط گسترده ای با قدرت ها جهانی و دو قطب سرمایه داری و کمونیسم داشتند و دوم این که با فروپاشی کمونیسم و گرایش کشورهای عضو به بلوک سرمایه داری، تصمیمات آنان تحت تأثیر مستقیمی قدرت هایی نظیر امریکا قرار گرفت و امروز تنها در بُعد نظری جنبش عدم تعهد مطرح می شود. اغلب کشورهای متمایل به جنبش عدم تعهد در زمره کشورهای جهان سوم قرار می گیرد.

به هر حال، برای اشاره به کشورهای در حال توسعه اصطلاحات فراوانی به کار می رود که از جمله می توان به «جهان سوم»، جنوب و کشورهای کمتر توسعه یافته اشاره کرد. مدت هاست که درباره معنادار بودن واژه «جهان سوم» به عنوان مفهومی منسجم بحث می شود؛ همان گونه که درباره تعریف دقیق این واژه و ریشه های واقعی آن نیز اجماع نظری وجود ندارد. دلایل مختلفی پی در پی ارائه شده است تا بر پایه آن، واژه «جهان سوم» مفهومی متمایز پیدا کند که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: جهان سوم به عنوان جهانی که موضع عدم تعهد را در برابر ابرقدرت های سرمایه داری و کمونیستی در پیش گرفته است؛ جهان سوم به معنای جهانی که در دوره پس از استعمار به سر می برد؛ جهانی که به سرمایه داری غرب وابسته است و سرانجام جهانی که دچار فقر و «عقب ماندگی اقتصادی» است. فروپاشی شوروی و ناپدید شدن «جهان دوم»، به تضعیف مفهوم «جهان سوم» به عنوان دسته ای مشخص از کشورهای کمک کرد (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۳). در واقع عبارت «جهان سوم»، تحقیرکننده و مورد انزجار است، زیرا بر محرومیتی عمیق دلالت می کند.

بنابراین معمولاً عبارت جهان در حال توسعه به «جهان سوم» ترجیح داده می شود (هیوود، ۱۳۸۹: ۴۵).

به هر جهت، جهان سوم یا همان کشورهای در حال توسعه، ویژگی هایی دارند که آن ها را با سایر مفاهیم مطرح شده هم در سطح نظری و هم در سطح عملی متمایز می سازد. این ویژگی ها بیش از هر چیز ناظر بر وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای مذکور و جایگاه آنان در نظم بین المللی است. این ویژگی ها شامل موارد زیر می شوند:

- شرایط ابتدایی زندگی: بلایای طبیعی و فاجعه های انسانی، شماری از کشورها را به گونه ای دوره ای به ویرانی می کشاند که اغلب شامل این کشورها می شود.

- رشد شدید و گاه انفجاری جمعیت: این کشورها با رشد جمعیت ناهمگون مواجه هستند؛

- رشد کنترل نشده شهرها؛ در چشم انداز سده بیست و یکم پیش بینی می شود که بزرگ ترین کانون های جمعیت در جهان متعلق به جهان سوم باشد؛

ضعف ها و کمبودهای جهان سوم، آن ها را در وضعیتی از وابستگی قرار می دهد که به نوبه خود از جمله مشخصه های بنیادی به شمار می رود (بادیا لوریاس، ۱۳۸۵: ۲۱-۲۰). هرچند گذر زمان باعث تغییر نگرش و وضعیت کشورها در مناسبات منطقه ای و بین المللی شده است، اما در نهایت، نگاه کشورهای مذکور به موضوعاتی نظیر حقوق بشر، نگاهی انتقادی و حتی تجدیدنظرطلبانه بوده است.

درهم تنیدگی فلسفه لیبرالیسم و ایده حقوق بشر

اغلب مفاهیم سیاسی مصطلح در علوم سیاسی و روابط بین الملل برگرفته از آموزه های روشنگری و دوران مدرن در غرب هستند که با تکیه بر لیبرالیسم^۱ و پوزیتیویسم^۲ درصد ارابه معیارهای مستحکم و هنجارهای جهان شمول بودند که با توسل به روش های تحلیل علمی در هر حوزه- ای «دانش ناب و عینی» را می توان بدست آورد. چنین تصور می شد که فهم رایج متفکران نهضت روشنگری و عصر لیبرالیسم از مقولاتی چون عقلانیت، آزادی، حقوق بشر و عدالت یگانه فهم حقیقی و یا حداقل بهترین فهم ها می باشد که می تواند مورد پذیرش فرهنگ ها و سنت های غیرغربی نیز باشد. به همین دلیل با انباشت سرمایه و توزیع نابرابر ثروت و نقش گسترده کشورهای لیبرال غربی در شکل دهی به نهادهای بین المللی، از همان آغاز رقابت نابرابری را میان کشورهای جهان دامن زده

1.Liberalism

2.Positivism

بود. به همین جهت، توزیع جهانی سرمایه توزیعی است که تداوم بخش تمایز بین جهان های اول و سوم است. با این حال، اشتباه است که قلمروهای اقتصاد و فرهنگ را جدا در نظر بگیریم (انگل، ۱۳۹۴: ۹۹). بنابراین مؤلفه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مخصوصاً انباشت سرمایه و در اختیار داشتن رسانه ها توسط نظام های لیبرال غربی باعث تداوم این نابرابری شده است.

گفته می شود که معیارهای حقوق بشری سازگاری بالایی با الگوی لیبرالیسم دارند و از این رو نقش سایر فرهنگ ها و ایدئولوژی ها در تدوین برنامه های حقوق بشری نادیده گرفته می شود. در حقیقت تا زمانی که تقدم حیثیت ذاتی انسان مورد توجه اعلامیه جهانی حقوق بشر، با نرم های عام موافق طبع انسانی سروکار دارد، مناقشه میان فرهنگ ها معنایی ندارد و تقریباً فرایند جهانی بودن حقوق بشر بدون هیچ تنشی در روابط بین الملل صورت می پذیرد. ولی مشکل در حیطه و حوزه ارزش های خاص حقوق بشر است. ارزش های خاص، آن دسته از رهیافت ها، نگرش ها و طرز تلقی هایی هستند که از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت هستند. بحث و مجادله حقوق بشر میان اندیشمندان نیز در این حوزه است. به عبارت دیگر می توان گفت در موضوع حقوق بشر، اجماع فرهنگی وجود ندارد. ما نمی توانیم فرهنگی یکپارچه و جهانی در هنجارهای حقوق بشری مشاهده کنیم؛ چرا که باورهای فرهنگی و هویتی از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت است (درخشه و سرخیل، ۱۳۹۳: ۴۵). از این جهت، میان آموزه های لیبرالیسم و آموزه های حقوق بشری درهم تنیدگی خاصی مشاهده می شود که به نوعی سلطه گرایی را نشان می دهد.

این باور به جهان شمول بودن پدیده حقوق بشر، از آموزه لیبرالی روشنگری در قرن هجدهم اروپا سرچشمه می گیرد. در این زمان بود که ایده «حقوق انسان^۱» که بعداً حقوق بشر خوانده شد، به عنوان حقوق همه افراد در همه جا و در همه زمان ها مطرح شد. این آموزه، به نوبه خود از این آموزه مسیحی برگرفته شده که تنها یک خدا وجود دارد و اینکه قانون الهی برای همگان به شیوه ای برابر در همه جا و در همه زمان ها، اجرا می شود (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۹۷). بنابراین تسری این آموزه های به موضوعات جهانی باعث رویگردانی و انتقاد سایر کشورها از آنان شده است. از نظر راولز^۲، ادعای کسانی که قانون مردمان را به اندازه کافی لیبرال نمی دانند این است که تنها حکومت های لیبرال دموکراتیک می توانند حتی از آن حقوق بشری که قانون مردمان مشخص می کند به طور کارآمد پشتیبانی کنند. طبق نظر منتقدانی که به این صورت می اندیشند، این امر واقعیتی است که تاریخ بسیاری از کشورهای مختلف مؤید آن است (راولز، ۱۳۹۰: ۱۱۶).

-
1. Rights of man
 2. Rawls

مبانی حقوق بشری از نظر اخلاقی نیز مورد انتقاد کشورهای جهان سوم بوده است. به این دلیل که مبانی مذکور از منظری محلی (متعلق به گونه لیبرالیسم) هستند و در حالتی نابرابر به عنوان آموزه ای برتر و جهان شمول معرفی می شوند. بنابراین آموزه های حقوق بشر که برگرفته از ایدئولوژی لیبرالیسم هستند، به سان گروه اقلیتی می مانند که سال های سال قدرت را در عرصه روابط بین الملل قبضه کرده باشند و جایگزینی برای آن تصور نمی شود. چنان چه در بُعد اخلاقی این مسئله مطرح است که خاستگاه ارزش های اجتماعی بوده و ارزش ها از جامعه ای که فرد در آن ها عضو است ناشی می شوند. در بُعد روش شناختی نیز این مسئله مطرح می شود که ارزش های اخلاقی و سیاسی، نه به گونه ای جهان شمول، بلکه با توجه سنت و زندگی گروهی و اجتماعی که افراد در آن عضویت دارند، باید استنباط شود و مبانی عمل قرار گیرند (آل غفور، ۱۳۸۸: ۲). بنابراین جهان شمول گرایی لیبرالی با پذیرش همه جانبه ایدئولوژی خود از سوی کشورهای مختلف بر این تصور است که یگانه راه برای حل مسائل و مشکلات بشری، حرکت در همان مسیری است که از عصر روشنگری به ارث رسیده است. از این جهت، همه نظریه های لیبرالی به دنبال یافتن بنیادی برای تعهد در قبال آزادی فردی بودند که از نظر چشم انداز صرفاً جنبه «محلی» نداشته بلکه بالقوه جهان شمول باشند. مطالبات لیبرالی در چشم انداز ویژه متفکران لیبرال همچون درخواست هایی جلوه نمودند که متعلق به تمامی بشریت هستند و نه از آن یک علاقه فرقه ای یا محفل فرهنگی (گری، ۱۳۸۱: ۷۳).

رویکرد دیگر بر رد هم اشکال جهان شمول گرایی حقوق استوار است و این ادعا را مطرح می کند که هر اصل اخلاقی، از فرهنگی ویژه سرچشمه می گیرد و فرهنگ ها با هم تفاوت دارند. برخی فرهنگ ها دست کم بخشی از اصول حقوق بشری (در اینجا برابری جنسیتی نمونه ای رایج است) را رد می کنند. بنابراین حقوق بشر تنها در چارچوب فرهنگ مدرن غرب معتبر است. بر پایه این رویکرد، ما با یک «فرهنگ حقوق بشر» روبرو هستیم که تنها یک فرهنگ در میان فرهنگ های مختلف است. از آنجا که این فرهنگ، از فرهنگ لیبرالیسم (سکولار) غرب سرچشمه می گیرد؛ برای آنهایی که شاید بر پایه باورهای مذهبی شان به دیگر آیین های اخلاقی و سیاسی غیرلیبرال پایبندند، ممکن است گிரایی نداشته و تعهدآور نشود (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۹۸). همین موضوع باعث شده تا همواره سیاستمداران کشورهای جهان سوم، رویکردهای حقوق بشری را ابزاری برای سلطه کشورهای غربی و لیبرالی تلقی کنند و از این رو به راحتی معیارهای آن را زیر سؤال ببرند و نایده بگیرند. بنابراین چالش جهان شمولی حقوق بشر و انتقاد فرهنگ های خاص، مخصوصاً کشورهای جهان سوم همچنان ادامه دارد.

روی هم رفته این مسائل باعث می شود تا نقش نهادهای بین الملل نظیر سازمان ملل متحد و سایر نهادهای مرتبط با حقوق بشر با مشکل روبرو شود و کشورهای منتقد حقوق بشر اهمیت چندانی برای اجرای برنامه های این سازمان ها قائل نباشند. به همین دلیل گفته می شود که ظرفیت سازمان ملل برای بدل شدن به شکلی از حکومت جهانی، در اثر این واقعیت که سازمانی آفریده اعضای خود است، محدود می شود: این سازمان نمی تواند کاری و رای خواست دولت های عضو خود، و به ویژه اعضای دائم شورای امنیت انجام دهد. بنابراین، نقش آن به ایجاد سازوکارهایی برای آسان سازی حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی محدود شده است (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۲۶). روی هم رفته از مهم ترین موانعی که از تحقق عملی و واقعی حقوق بشر در صحنه بین المللی از سوی کشورهای جهان سوم جلوگیری نموده، رویکرد لیبرالی و جهان شمولی حقوق بشر، ساختار ناهنجار سازمان ها، نهادها و مقررات بین المللی مرتبط با حقوق بشر، تعارض های موجود در اعلامیه و مقررات حقوق بشر، تبعیض، دوگانگی در برخورد با مسأله حقوق بشر و ... بوده است.

چالش های حقوق بشر برای کشورهای جهان سوم

چالش کشورهای توسعه یافته (در اینجا بیشتر کشورهای دارای نظام سیاسی لیبرالی مدنظر است) و جهان سوم یا در حال توسعه به مسائل حقوق بشری محدود نمی شود. چه این که رویکرد کلی کشورهای جهان سوم بر این است که فرایند توسعه نوعی نابرابری میان کشورهای جهان ایجاد کرده است که در یک سر طیف کشورهای متمدن و در سر دیگر طیف کشورهای جهان سوم و یا در حال توسعه قرار دارند. بنابراین به طور کلی باید گفت نظریه های توسعه سیاسی به دلیل این که یکجانبه از ارزش های دموکراتیک لیبرالی طرفداری می کنند و این که توسعه سیاسی به گونه ای تغییرناپذیر به ایجاد یک جامعه دموکراتیک لیبرالی خواهد انجامید به طور گسترده ای مورد انتقاد قرار گرفته اند. حتی اگر پذیرفته می شد که چنین است، نظریه توسعه سیاسی هیچ گونه تبیین واقعی ای در مورد اینکه «چرا» تغییر رخ می دهد ارائه نمی کند. (راش، ۱۳۹۱: ۲۴۷). به طور خاص درباره برتری ارزش های لیبرالی چه در زمینه حقوق بشر و چه سایر ارزش های لیبرالی، متفکران گوناگونی بر این باور هستند که یگانه راه برای توسعه کشورهای جهان پیوستن به جرگه نظام های لیبرال است. به عنوان مثال، جان راولز در توجه ایده های لیبرالی بر این عقیده است که کشورهای لیبرالی از این حق برخوردار هستند که نسبت به دولت های قانون شکن (غیرلیبرال) نرمش نشان ندهند و حتی به اجبار آن ها را به سمت رژیم های لیبرالی سوق دهند. به گفته وی: «آن چه من آن را حقوق بشر می نامم، زیرمجموعه خاصی از حقوقی است که شهروندان در رژیم لیبرال دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی دارا هستند یا زیرمجموعه خاصی از حقوق اعضای جامعه پایگانی آبرومند است. آن طور که ما قانون مردمان را برای مردمان لیبرال و آبرومند طراحی کردیم، این مردمان به هیچ روی نسبت

به دولت های قانون شکن رواداری نشان نمی دهند. این عدم رواداری نسبت به آن دولت ها پیامد لیبرالیسم و آبرومندی است. اگر انگاره سیاسی لیبرالیسم سیاسی و همچنین گام هایی که در شرح و بسط قانون مردمان برداشته ایم بی عیب و نقص باشد، مردمان لیبرال و آبرومند حق دارند که تحت لوی قانون مردمان، نسبت به دولت های قانون شکن رواداری نشان ندهند. مردمان لیبرال و آبرومند دلایل بسیار محکمی برای نگرش خود دارند. دولت های قانون شکن، تجاوزکار و خطرناک هستند؛ در صورتی که چنین دولت هایی، خودخواسته یا تحت اجبار، طرز رفتارشان را تغییر بدهند، همه مردمان از مصونیت و امنیت بیشتری برخوردار می شوند» (راولز، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

شواهد بالا نشان می دهد که فرهنگ هژمون (لیبرالیسم) به هیچ روی خواستار تعدیل ارزش های خود در زمینه حقوق بشر و سایر موضوعات جهانی و بین المللی نیست و از این رو ارزش های خود را برتر، متعالی و جهان شمول می پندارد. به عبارتی دیگر، هژمونی لیبرالی در این عرصه بر همه جا سایه افکنده است. به عبارتی باید گفت بخش اعظمی از فرایند هویت سازی در زمینه حقوق بشر و سایر نظریه های سیاسی و اجتماعی توسط قدرت هژمون ساخته می شوند. چه این که هویت ها جملگی ساخته می شوند و هرچند طبیعی به نظر می رسند، ولی در واقع طبیعی و ذاتی نیستند. قدرت های هژمونیک همواره دست اندرکار هویت سازی هستند و برای حفظ این هویت ها می کوشند. پس اگر هویت ها ساخته می شوند باید منابع و مصالحی برای ساختن آنها وجود داشته باشد. به بیان دیگر هر جامعه باید منابعی هویت بخش و معناآفرین را در اختیار اعضای خود قرار دهد تا آن ها بتوانند هویت یافته، زندگی خود را معنا دار کنند. شرایط و چارچوب لازم برای ترکیب، پردازش و بازتعریف منابع هویت بخش هم توسط جوامع و گفتمان های مسلط فراهم می شود (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۲۲۸). بدین ترتیب در زمانه کنونی که لیبرالیسم به عنوان قدرت هژمون در عرصه هویت سازی شناخته می شود و توسط قدرت های جهانی نظیر آمریکا به عنوان نظام سیاسی برتر معرفی می شود، مقوله حقوق بشر کمتر توسط کشورهای جهان سوم مقبول واقع می شود. ضمن این که وابستگی نهادها و سازمان های بین المللی به قدرت هایی نظیر امریکا بر دامنه این بی اعتمادی افزوده است.

نهادها و سازمان های حقوق بشری به راحتی سیاست ها و تصمیمات قدرت های بزرگ را توجیه می کنند. حتی نهادهایی مانند سازمان ملل استقلال چندانی از خود ندارند و به همین دلیل کشورهای جهان سوم با دیده تردید به آنان می نگرند. در همین زمینه برخی منتقدان غیرغربی حقوق بشر می گویند حقوق بشر مفهومی بیگانه برای فرهنگ های غیرغربی است و بهره گیری غرب از آن، بخشی از برنامه آن برای اعمال سلطه جهانی در عرصه های سیاسی و اقتصادی است. در این حال، جنگ سال ۲۰۰۳ در عراق ممکن است به عنوان نمونه ای از بهره گیری از حقوق بشر برای مشروع جلوه

دادن توسعه طلبی سیاسی [غرب] در نظر گرفته شود (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۹۸-۲۹۷). بدین ترتیب در زمینه سازمان های فراملیتی، همچنان شاهد هستیم که این سازمان ها زمانی که منافع ملی و مسائل سیاسی یک کشور در میان باشد، رنگ می بازند. برای مثال، کارکرد شورای امنیت سازمان ملل- که بزرگترین و معتبرترین سازمان فراملی است- حاکی از آن است که این سازمان عملاً بازیچه کشورهای قدرتمند است و این کشورها برای منافع خود از آن استفاده می کنند و خود این سازمان فراملی هیچ نوع اختیاری ندارد. هر زمان که در این سازمان از منافع ملی کشورها سخن به میان می آید، کشورها بر اساس آن تصمیم می گیرند. برای نمونه، حمله آمریکا به عراق و افغانستان بدون توجه به موافقت شورای امنیت نمونه ای از تصمیم گیری کشورها بر اساس منافع ملی است (حافظ نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۹-۴۸). این موضوع نشان می دهد که آینده نهادها و سازمان های بین المللی در زمینه حقوق بشر تا چه اندازه متزلزل و غیرقابل اعتماد است.

به علاوه، منتقدان جهان شمولی حقوق بشر بر این باور هستند که رویکرد مسط حقوق بشری لیبرالی "تفاوت" ها را از بین برده است. بدین معنا که تنها به معیارهای خود به عنوان ارزش هایی برتر و غایی می نگرد و از این رو نه تنها ارزشی برای تفاوت ها قائل نیست که حتی آن ها را بی ارزش می داند. بنابراین اتهامی که رادیکال ترین اشکال سیاست تفاوت بر نظریات لیبرالی "بی اعتنا به تفاوت" وارد می سازند این است که خود آنها [نظریات لیبرالی] بازتابی از فرهنگی های خاصی هستند. اندیشه نگران کننده این است که چنین تبعیضی شاید تنها یکی از کاستی های محتمل تمام نظریات ارایه شده تاکنون نباشد و نیز خود ایده چنین لیبرالیسمی ممکن است نوعی تضاد در عمل باشد، یعنی قسمی خاص گرایی خزیده در نقاب امر جهان شمول (تیلور، ۱۳۹۲: ۵۴-۵۳). در این زمینه فرهنگ های خاص که خود مدعی برنامه های جامعه برای اداره امور سیاسی خود و حتی مدل لیبرالی را به چالش می کشند، انتقادات گسترده ای را در زمینه حقوق بشر مطرح می کنند. از این منظر، مشکل دیگر در مفهوم «فرهنگ گرا» از اصول اخلاقی^۲ این است که فرهنگ ها در صحنه عمل، پیچیده و مرزهایی مورد مناقشه و درهم آمیخته دارند. برای نمونه می توان گفت اندیشه اسلامی مکاتب مختلفی دارد و در این مکاتب در ارتباط به الزامات دینی، اختلاف نظرهای فراوانی به چشم می خورد؛ ضمن اینکه اندیشه های اسلامی به شیوه های گوناگون و در جوامع مختلف، با اندیشه های دیگر درهم آمیخته شده اند. ایده وجود «فرهنگی» یکپارچه که اصول اخلاقی ویژه ای را توجیه کند؛ افسانه ای بیش نیست. جهان، آکنده از طیفی گونه گونه از ایده های اخلاقی پیچیده است. برخی از این ایده ها، به شیوه های مختلف و با درجاتی متفاوت از یکدستی و یکپارچگی، به

هم می پیوندند. الگوهای به هم پیوستن این ایده ها تغییرپذیر است که بخشی از علت آن تعاملی است که این الگوها با دیگر فرهنگ ها دارند (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۹۹-۲۹۸).

علاوه بر کشورهای جهان سوم، در کشورهای غربی و توسعه یافته نیز انتقادات گسترده ای بر علیه لیبرالیسم مطرح می شود. گسترده ترین انتقادات را در این زمینه، اجتماع گرایان^۱ مطرح کرده اند. آن ها نیز بر این عقیده هستند که مکتب لیبرالیسم، تلقی شیءگونه از انسان ها و ارزش های انسانی دارد و خواستار تحمیل ارزش های پذیرفته شده خود به سایر کشورها و مکاتب است. از این جهت، دولت ها و ملت های غیرلیبرالی استقلال چندانی از خود ندارند. بدین ترتیب یکی از مخرب ترین اثرات تأکید لیبرالیسم بر حقوق طبیعی ترویج ایده ذره ای بودن و استقلال افراد و تلقی های ابزارگرایانه نسبت به حقوق مان بوده است و در اینجاست که انتقادات اجماع گرایان به لیبرالیسم وارد است. اگر اعتقاد داشته باشیم که حقوق مان به جوامع محل زندگی مان ارتباطی ندارند، موجودیت حقوق مان را به مخاطره می اندازیم (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۴۲). از این رو ایده حقوق بشر لیبرالی هیچ تفاوتی را بر نمی تابد و همگون سازی جامعه بشری و محو همه تفاوت ها را دنبال می کند. بیشترین انتقادات در درون جوامع غربی در دفاع از گروه های زنان، فعالان محیط زیستی، مهاجران، پناهندگان و ... صورت می گیرد که همچنان چالشی برای این کشورها محسوب می شوند.

منتقدان بر این باور هستند که لیبرالیسم و حقوق بشر منبعث از آموزه های آن، آنگونه که مدعی هستند چندان نمی توانند مدعی برابری در زمینه حقوق بشر باشند. چه اینکه لیبرالیسم در زمینه های داخلی و خارجی چندان به عقیده مخالف ها واقعی نمی نهد. بدین ترتیب، حقوق بشر به خودی خود توسعه شبکه های مشارکتی را که برای پایداری نهادهای مشترک اداره امور ضروری هستند، تضمین نمی کنند (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۸۲). به همین دلیل رویکردهای انتقادی^۲، اجتماع گرایان، اسلام سیاسی^۳، الگوهای توسعه شرقی درصدد هستند تا با نشان دادن ضعف های لیبرالیسم در زمینه حقوق بشر، رویکردهای جهان شمول واقعی را جایگزین نمایند. با این وجود، تلاش های عملی کشورهای جهان سوم در عرصه نهادهای بین المللی همچنان با مقاومت قدرت های مسلط لیبرالی و غیرلیبرالی روبرو می شود.

آینده حقوق بشر در جهان سوم

-
1. Communitarianism
 2. Criticalism
 3. Islamic political

آینده حقوق بشر در کشورهای جهان سوم همچنان تیره و تاریک خواهد بود. به این دلیل که استقلال نهادهای مرتبط با موضوع حقوق بشر در حد مطلوبی نیست و از طرفی دیگر، گسترش نزاع‌ها و خشونت‌های سیاسی و مذهبی در سراسر جهان، ضرورت وجود یک نهاد بین‌المللی مستقل از تصمیمات قدرت‌های بزرگ را دوچندان کرده است. بنابراین جامعه جهانی در زمینه حقوق بشر نیازمند فرارفتن از آموزه‌های لیبرالی در زمینه حقوق بشر است. در واقع ما باید به دنبال سازش عقاید گوناگون در جامعه باشیم و تا حد ممکن فراگیری را افزایش دهیم؛ اما این خطر وجود دارد که در جوامع لیبرال افراد درصد اعمال حقوق سیاسی خود برنمایند و بدین وسیله مبنای نهادهای مشترک تضعیف شود (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۴۶). بنابراین نهادهای حقوق بشری در سراسر جهان باید به دنبال پیدا کردن تکیه‌های محلی برای بهبود شرایط حقوق بشر در همه کشورهای جهان و مخصوصاً جهان سوم برآیند. این رویکرد با گرایش این نهادها به سمت استقلال و توجه به سایر فرهنگ‌های جهانی و دوری گرفتن از عناصر مسلط لیبرالی قابل حصول است.

نسل سوم حقوق بشر که با عنوان حقوق همبستگی شناخته می‌شود، هنگامی می‌تواند تصمیمات خود را در عمل نشان دهد که به طور بالفعل به دفاع از فرهنگ‌های مختلف و نوظهور در سراسر جهان برآید و ایده‌های آنان را محترم بشمارد. تنها در این صورت است که می‌تواند زمینه ساز اعتماد کشورهای جهان سوم به نهادهای حقوق بشری می‌شود. چنانچه به نظر می‌رسد این باور که حقوق بشر جهان شمول است؛ با گونه‌گونی فرهنگی در سطح جهان همخوانی ندارد. بسیاری از افراد می‌گویند ایده‌های اخلاقی و سیاسی از فرهنگ سرچشمه می‌گیرند و جامعه‌های مختلف، فرهنگ‌های متفاوتی دارند. بنابراین تحمیل حقوق بشر بر همه جهان، نشانگر ناشکیبایی و رفتار امپریالیستی است که نمی‌توان آن را توجیه کرد. این منطق اخلاقی ممکن است با تکیه بر این ایده‌های تاریخی پشتیبانی شود: ۱- مفهوم حقوق بشر، مفهومی غربی است. ۲- غرب پیشینه‌ای از امپریالیسم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد که هنوز پایان نیافته است (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۲۹۷).

در یک نگاه کلی، رویکردهای توسعه می‌بایست نگاه خود را به وضعیت کشورهای جهان سوم معطوف نمایند، تا با فرارفتن از انگاره‌های مسلط لیبرالی، جایی برای هویت‌های جهان سوم باز کنند. چنانچه علاوه بر حقوق بشر، اهم رویکردهای توسعه در جهان ملهم از ایده‌های لیبرالی است. حتی نظریه‌های مهم دگرگونی اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم، تا اندازه زیادی به علت توجه به آثار استعمارزدایی و ظهور دولت‌های جدید پدیدار گردیدند. مطالعات سیاسی سنتی اساساً بر دموکراسی‌های لیبرال متمرکز گردیده بودند و تا اندازه‌ای به رژیم‌های توتالیتر که در ایتالیا، آلمان و شوروی ظهور کردند، توجه نشان دادند، اما توجه چندانی به آنچه اکنون به شیوه‌های

گوناگون «جهان سوم»، «جوامع در حال توسعه» یا «جوامع توسعه نیافته» توصیف می شود، نشان نمی دادند (راش، ۱۳۹۱: ۲۴۴). چنان چه به وضوح نشان دادیم که ایده حقوق بشر نیز برگرفته از همان آموزه های لیبرالی است که مدت های مدیدی بر جریان روابط بین الملل سایه افکنده است.

بنابراین با توجه به این که اغلب کشورهای جهان معاهدات حقوق بشری را به امضا رسانده اند و حتی با آگاهی افکار عمومی ناخواسته می بایست ضوابط حقوق بشری را رعایت کنند، نهادهای حقوق بشری نیازمند آن هستند تا با در نظر گرفتن خواسته های کشورهای جهان سوم، به جهانی شدن ایده حقوق بشر کمک نمایند. چنان چه امروزه حقوق بشر بخش قوام یافته ای از حقوق بین الملل با یک ساختار نهادی (شامل تعاریف اساسی از حقوق بشر و سازوکارهای اجرای این حقوق) و دامنه کار بست جهانی است. هر کشور واحدی، دستکم یک معاهده به تصویب رسانده است که دربرگیرنده تعهداتی درباره حمایت از حقوق بشر می باشد. بر همین اساس حقوق بشر به عنوان مجموعه قوانین جزو گفتمان جامعه بین المللی شده است. حوزه حقوق بشر حاوی ارزش ها و اصول جهان شمول است، و از این حیث می تواند به عنوان مبنای هماهنگ سازی مدنظر قرار بگیرد (آخوندی و جاهد، ۱۳۹۱: ۱۳). اما نکته اینجاست که حقوق بشر بر بنیان های سستی متکی است مگر این که بتوان مکانیسم هایی برای فراتر رفتن از تعاریف دولت محور سیاست پیدا نمود (فالكس، ۱۳۹۰: ۱۸۵).

به هر جهت، آینده حقوق بشر و حمایت کشورهای جهان سوم از آن، نیازمند دو تغییر اساسی است؛ اول این که در مبانی و محتوای حقوق بشر جایگاهی برای کشورهای جهان سوم در نظر گرفته شود و دوم این که، استقلال نهادهای متولی حقوق بشر حفظ شود. در رأس این نهادها سازمان ملل متحد و نهادهای زیرمجموعه آن قرار دارند که برای اعتمادسازی نیازمند توجه به کشورهای جهان سوم و یا در حال توسعه هستند. با این حال، اگر چه سازمان ملل متحد (برخلاف جامعه ملل) بی تردید جایگاه خود را در مقام مجمع جهانی واقعی تثبیت کرده است، و بیش تر مردم آن را بخش جدایی ناپذیر صحنه سیاسی بین المللی می دانند، به دشواری می توان گفت که مطابق انتظارات بنیان گذارانش عمل کرده است، یا شاید هرگز بتواند عمل کند (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۲۴). این موضوع بیش از هر چیز به ارتباط تنگاتنگ نهادهای بین المللی با قدرت های جهانی از جمله امریکا بر می گردد که همواره نهادهای بین المللی را تحت سیطره خود درآورده است و حتی در اغلب مواقع تصمیمات همین نهادها را نیز زیرپا گذاشته است. نمونه این موضوع در مسأله حمله امریکا به عراق روشن است.

آمریکا به عنوان بزرگترین اقتصاد دنیا پشتیبانی مالی و اداری خود را در حمایت از سازمان های غیردولتی که برای حقوق بشر و پیشرفتهای بشردوستانه فعالیت می کنند را مدنظر قرار می دهد. بدین ترتیب سازمان های مربوطه را با سیاست های خود همگام قرارداده است. در این زمینه می توان به مؤسسه دموکراسی و مشارکت دیده بان حقوق بشر در نیویورک، مؤسسه خانه آزادی در واشنگتن

و یا سازمان عفو بین الملل اشاره کرد (رئیس زکی و درخشنده، ۱۳۹۴: ۲۳۹). همچنین بخش بزرگی از بودجه نهادهای مرتبط با مسائل و موضوعات اقتصادی در سطح جهان، امتیازها و حمایت های خود را منوط به رعایت اصول حقوق بشری می دانند که چندان مورد توجه واقع نمی شود. ضمن این که مواضع دوگانه نهادهای حقوق بشری و قدرت های مسلط بر آنان باعث شده تا کشورهای جهان سوم نسبت به رویکردهای این سازمان دلخوشی چندانی نداشته باشند. صندوق بین المللی پول یکی از این مؤسسات مهم جهانی است که چنین شرایطی دارد.

بدین ترتیب همواره این خطر وجود دارد که دولت های غربی، با پیوند زدن حقوق بشر به سیاست خارجی که بر پایه منافعشان دنبال می شود؛ این مفهوم را بی اعتبار کنند. در صورتی که چنین کاری صورت پذیرد و یا تصور شود که صورت پذیرفته، پیگیری حقوق بشر، به صورت شکل تازه ای از امپریالیسم پنداشته خواهد شد. امروزه حقوق بشر، در حوزه سیاست قدرت کشورهای نیرومند جهان به خوبی جای گرفته است. با این حال، شاید اگر این مفهوم جای خود را در میان فزاینده ای از جنبش های ریشه دار اجتماعی در کشورهای در حال توسعه باز کند، امید بیشتری برای تحقق حقوق بشر پدید آید (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۳۰۵-۳۰۴). اما حقوق بشر در بسیاری از بخش های جهان مورد سوء استفاده دولت ها قرار گرفته و یک نظم پساملی باثبات به وجود نهادهای اداره ای احتیاج دارد که حقوق را در سطح جهانی تضمین می کنند. برای اینکه حقوق بشر فرع بر حاکمیت باقی نماند، نیاز به چالش نقادانه تر با اختیارات و قدرت های دولت وجود دارد (فالکس، ۱۳۹۰: ۱۸۵-۱۸۴). بدین ترتیب اتخاذ رویکرد انتقادی و طرح موضوعاتی در کنار حقوق بشر از سوی کشورهای جهان سوم و یا در حال توسعه می تواند نقطه امیدی برای بهبود شرایط داخلی و بین المللی این کشورها تلقی شود. به نظر می رسد گام آغازین برای این کار، فاصله گرفتن از جریان حقوق بشری لیبرالی در همه عرصه ها و تلاش برای متحد کردن کشورهای مختلف برای ساختن نظامی نوین بر پایه منافع کشورها کارساز باشد. ضمن این که جهانی کردن گفتمان انتقادی و طرح یکجانبه بودن ایده حقوق بشر به نفع کشورهای قدرتمند و توسعه یافته می تواند راهکار مناسبی تلقی شود.

نتیجه گیری

سازمان ملل متحد، سازمان های غیردولتی مرتبط با موضوع حقوق بشر هر کدام از منظر خاصی مورد انتقاد کشورها و نهادهای جهان سوم هستند. ایده اصلی به این موضوع بر می گردد که حقوق بشر تنها با معیارهای کشورهای قدرتمند سازگار است و ایده ای سراسر سکولار و لیبرال است و توجهی به ارزش های سایر کشورها ندارد. بنابراین تلاش برای رفع نابرابری های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... از سوی نهادهای حقوق بشری منوط به دخالت همه فرهنگ ها در تدوین برنامه های حقوق بشری است و تا زمانی که این رویه تک گویانه از سوی قدرت های جهانی با رویکرد غالب

لیبرالی دنبال می شود، کمتر می توان به اهداف حقوق بشری دست یافت. مکاتب انتقادی گوناگونی این ایده را پیش کشیدند که «فرهنگ»ها و «هویت»های خاص نیازمند توجه هستند و حقوق بشر با رویکرد جهان شمول خود نمی تواند مشکلات و مسائل متعدد جهانی و منطقه ای و حتی داخلی کشورها را تحت پوشش خود قرار دهد.

به نظر می رسد رفع نابرابری های اجتماعی، اقتصادی، تبعیض، فقر، مبارزه با نابرابری های جنسی، منازعات قومی و مذهبی نیازمند دخالت همه فرهنگ ها در تدوین و پذیرش بنیادهای حقوق بشری در سطح جهان است. این راه حل آرمانی است؛ اولاً، به کارگیری این روش مستلزم پذیرش آن از سوی همه کشورهای جهان در سطح تدوین و اجرا است، دوماً، قدرت های جهانی و مسلط در عرصه بین الملل، کمتر به این پیشنهاد رضایت می دهند. چه این که منافع آنان تحت تأثیر قرار می گیرد و همواره سعی می کنند با قدرت تبلیغات و فشار بر کشورهای مخالف با جریان اصلی (لیبرالیسم سرمایه دارانه)، ایده های خود را بر این کشورها بقبولانند. از طرفی، قدرت های جهانی و مسلط در عرصه روابط بین الملل مواضع دوگانه ای در قبال حقوق بشر اتخاذ می کنند و اغلب دیده می شود نسبت به نقض حقوق بشر در برخی کشورها توجهی نشان نمی دهند، اما رویه های سختگیرانه ای را در قبال برخی کشورها اتخاذ می کنند. به طور خاص دیده می شود که موضوع حقوق بشر دستاویزی برای قدرت هایی نظیر امریکا شده است که از قبل آن جنگ های منطقه ای راه انداخته اند و نه تنها به رفع نابرابری ها کمکی نکرده اند، بلکه حتی باعث ایجاد تنش های قومی، مذهبی و سیاسی گسترده ای شده اند. اشغال افغانستان و عراق از سوی امریکا شاهدهی بر این مدعاست. بنابراین اصلاح رویه های حقوق بشری و تلاش برای دخالت همه فرهنگ ها در تدوین و اجرای حقوق بشر همچنان با چالش های گسترده ای روبرو خواهد بود.

منابع

- انگل، کارن (۱۳۹۴)، حقوق بشر بين المللی و فمینیسم؛ تلاقی گفتمان ها در زبان پدری، مجموعه مقالاتی درباره حقوق بشر، ترجمه محمدمهدی ذوالقدری، مریم شعرباف چی، گزینش و ویرایش: محمدمهدی ذوالقدری، چاپ دوم، تهران، نشر ترجمان.
- آخوندی و جاهد، محمود و محمدعلی (۱۳۹۱)، حقوق جهانی، از تئوری تا عمل با تأکید بر جهانی شدن حقوق بشر، مجله پژوهش حقوق عمومی، سال چهاردهم، شماره ۳۶، بهار ۹۱، صص ۲۶-۱.
- آل سیدغفور، محسن (۱۳۸۸)، «الگوی اجتماع‌گرایی و تکثر سنت‌های فکری-سیاسی ایران معاصر»، فصلنامه سیاست، سال ۳۹، شماره ۱.
- بادیا لوراس، نوریس (۱۳۸۵)، وضعیت جهان سوم در آستانه عصری نو، ترجمه سیروس سهامی و فروزان خزائی، چاپ اول، تهران: نشر چاپخش.
- برنل و رندال، پیتر و ویکی (۱۳۸۹)، مسائل جهان سوم؛ سیاست در جهان در حال توسعه، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، چاپ دوم، تهران: نشر قومس.
- تیلور، چارلز (۱۳۹۲)، سیاست شناسایی در چندفرهنگ‌گرایی؛ بررسی سیاست شناسایی، تألیف چارلز تیلور، یورگن هابرماس و سوزان ولف، ترجمه طاهر خدیو و سعید ریزوندی، چاپ اول، تهران: نشر رخ داد نو.
- حافظ نیا و دیگران، محدرضا (۱۳۸۹)، تأثیر جهانی شدن بر ماهیت مرزها، فصلنامه برنامه ریزی و آمایش فضا، دوره چهاردهم، شماره سوم، پاییز ۸۹، صص ۵۵-۳۷.
- درخشه و سرخیل (۱۳۹۳)، پیشبرد حقوق بشر در عرصه نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی (رویکرد فرهنگی)، مطالعات فرهنگ-ارتباطات، سال پانزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار ۹۳، صص ۷۴-۳۸.
- راش، مایکل (۱۳۹۱)، جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ یازدهم، تهران، نشر سمت.
- راولز، جان (۱۳۹۰)، قانون مردمان، ترجمه جعفر محسنی، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.
- رئیسی زکی و درخشنده، لیلیا و مریم (۱۳۹۴)، نقش و جایگاه حقوق بشر به عنوان قدرت نرم در سیاست خاورمیانه ای امریکا، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال هشتم، شماره ۳۲، زمستان ۹۴، صص ۲۴۵-۲۱۳.
- فالکس، کیث (۱۳۹۰)، شهروندی، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ دوم، تهران: نشر کویر.
- قربان نیا، ناصر (۱۳۸۷)، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.

- گای، ماری (۱۳۹۱)، شهروندی در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، چاپ دوم، تهران: نشر فرزانه روز.
- گری، جان (۱۳۸۱)، لیبرالیسم، ترجمه محمد ساوجی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)، جهانی شدن فرهنگ، هویت، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- منفرد و طباطبایی، مهوش و احمد (۱۳۹۶)، بررسی سازوکارهای نهادهای معاهداتی حقوق بشری، دوفصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال ششم، شماره دوازدهم، بهار و تابستان ۹۶، صص ۷۹-۵۳.
- هیوود، اندرو (۱۳۸۹)، سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، چاپ اول، تهران: نشر نی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی